

سلسلهء كتاب مجاهد



# اسلام و تمدن جديد

( مترجم : عبد الاحد ) تارشى

نشرتوزيع ( دار الجهاد )

چاپ اول / ۱۴۰۹ هجري قمری

هجري شمسي ۱۳۶۷

میلادی ۱۹۸۹

کمپوزنگ ذریعہ کمپیوٹر:

حسنت اللہ ( شریعتی )

۴۹۷  
کتابچہ

طبع و نشر / دار الجہاد

( کمالیہ )

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِن الْحَمْدَ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَأُتَسْتَعِينُهُ وَ

نَسْتَغْفِرُهُ وَنُتَوِّبُ إِلَيْهِ وَنَعُوذُ بِاللّٰهِ

مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا

مَنْ يَهْدِهِ اللّٰهُ فَلَا ضَلَالَ لَهُ وَ مَنْ يَضِلْ

فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ

وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا

عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ .

مقدمه :

## بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمد لله نحمده ونستعينه ونستهديه  
ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا  
ومن سيئات اعمالنا من يهده الله  
فهوالمهتد ومن يضلل فلا هادي له ونشهد  
ان لا اله الا الله وان محمداً عبده ورسوله  
وبعد .

اولين هدف از اهداف مقدس جنبش اسلامي  
همانا تأسيس يك جامعه اسلامي است كه به  
مبادي اصيل اسلام ايمان عميق داشته و با  
قناعت و اخلاص كامل پيروي اين دين بزرگ را  
بپذيرد و آنرا در اقوال و اعمال و امور زندگي  
خود بصورت درست تطبيق نمايد و بدينگونه  
تصويري زنده و نمونه از اسلام را به جهانيان  
تقديم كند و تاريخ گذشته آنرا تكرر نمايد .  
هر گاه اين چنين جامعه بي بعيان آيد و  
نيرومند و مستحكم گردد شكّي نيست كه كاخ  
الحاد و ماديت را كه زندگي كنوني ، شئون

اخلاقي و اجتماعي و سياسي و اقتصادي خود را بنام تمدن بر اساس آن (الحاد و ماديت) استوار ساخته است ، ويران مي کند ، تا بر ويرانه هاي آن کاخ شکوهمند و بلند اسلام را که پایه هاي آن از نيروي توحيد الله عزوجل و بندگي کامل پروردگار و اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهي اش ، استوار مي گردد ، بنانهد . و اين بدانجهت که جنبش اسلامي معتقد به فساد و انحراف تمدن معاصر (۱) و رژيها و انظمه يي که اين تمدن براي حيات تقديم نموده است ، مي باشد . در واقع همين تمدن معاصر است که دنيا را دچار اين همه بد بختي ها و ويرانه ها نموده و آنرا در لبه پرتگاه عواقب خطرناكي قرار داده است و اگر انسانيت همچنان به دنباله روي از آن ادامه دهد و راه آنرا بپيمايد بزودي مرز تلخ زشتي ها

---

(۱) اسلام بشريت را بسوي تمدن شرافتمند که زاده اساسات و قواعد خود اوست ، فرا مي خواند و درگذشته اين دين زندگيساز براي انسانيت بزرگترين تمدني را که تاريخ نظير آنرا ندیده است ، ارمغان آورده است .

و مصائب آنها خواهد چشید و از اثرات  
ناگوارش رنج خواهد برد و از نتایج بدش متأثر  
خواهد شد اگر ما امروز در سراسر جهان  
رسوایی ها و زشتی های این تمدن جدید را  
مشاهده می کنیم ، در آینده - اگر شانس بقا  
داشت - رسوایی بیشتر و مصائب درد آور تری  
را که بالا تر از تصور ما است ، بار خواهد آورد  
و ما مسلمانان جدا از این جهان نیستیم زیرا ما  
جزء آن هستیم و تعدادی از فرزندان شرق از  
پدیده های این تمدنی که در حالت ویرانی است  
متأثر گردیده و در اسارت آن واقع شده و طوق  
غلامی اش را بگردن خود انداخته اند ، پس تنها  
احساس و درك این مطلب که مبادی آن فاسد  
است و عاقبت آن وخیم است ، برای نجات ما از  
شر آن کافی نیست ، بلکه ضروری است که با  
همه توان برای رهایی از نظام این تمدن و آزاد  
سازی خویش از دام اسارت رهبران غربی آن و  
پیروان شان ، کار کنیم و گرنه با سر نوشت  
سوء سقوط در گودالی که این تمدن آنها فرا راه  
ما قرار داده است و جهان آهسته آهسته در آن

سرنگون می شود و دیر یا زود بعد از واژگون شدن در آن نابود خواهد شد ، مواجه خواهیم گردید .

باور ما بر اینست که هرگاه بشریت بخواهد از این سرنوشت شوم محفوظ بماند و راهی برای تحقق سعادت و رفاهیتش جستجو نماید ، جز اسلام راه دیگری نخواهد یافت و این سعادت و خوشبختی از طریق پیروی هدایت الهی که خداوند بشریت را با آن گرامی داشته و این مطلب را توسط پیامبران و فرستادگانش اعلان داشته است ، متحقق می شود ، و این به تنهایی همان راه مستقیمی است که جهان کنونی را از چنگ نظامهای بشری که انسانها برای خود ساخته اند ، نجات می دهد و این یگانه راه نجات است و جز آن راهی وجود ندارد و بدین ترتیب زندگی جدیدی بر مبادی ارزشمندی که خداوند آنها برای بندگانش بصفت قانون فرستاده و بصفت دین بر گزیده است بمیان می آید .

کار در این جهت همان چیزی است که الله تعالی آنها بر بندگان مؤمنش بعنوان جهاد فی

سبیل الله و اعلاي کلمه الله و نپذیرفتن باطل  
و ساختن جامعه صالحی که بر ارزش های عالی  
و قیّم اخلاقی و هدایت سماوی استوار است و در  
جهت خوشبختی بشریت کار می کند و او را به  
ساحل صلح و آرامش رهبری می نماید و برای  
تحقق اهداف بلند بالایش تا پای جان جهاد می  
کند ، واجب گردانیده است .

ادای این واجب وقتی موکّد می گردد که به  
آینده بشریت نظری افکنیم ؛ آینده  
وحشتناکی که اگر جهان بر همین اوضاع فاسدش  
که فعلاً مشاهده می کنیم ، ادامه دهد ، به  
استقبال همه بشریت خواهد آمد و همه آنچه  
که در اطراف ما قرار دارد ، دال بر این حقیقت  
است و زنگ این خطر را بصدای ما می آورد .  
- چه زندگی اجتماعی فعلی بر مبادی گمراه  
کننده و انحراف آور ، استوار است .

- و آرای نادرست و افکار ویرانگر بر گوشه  
گوشه جهان حکمرانی می کند .  
- و پروگرامهای تعلیمی و وسایل پخش و نشر و  
مطبوعات سم پاشی می نماید و غرائز حیوانی



را بر می انگیزد و فضایل را از بین می برد  
و اخلاق را نابود می کند و به لا ابالیکری و بی  
بند و باری و آزادی مطلق دعوت می نماید  
تا حدی که اکنون فرهنگ و کلچر بی حیایی و  
جراند فجور آفرین و رادیوهای هرزه سرا  
و فلمهای شهوت انگیز بر عقول مردم تسلط پیدا  
کرده است .

- و نظام اقتصادی که بر معیشت مردم حکومت  
می کند ، نظامی است منحرف و فاسد که خیر  
را از شر نمی شناسد و بین حلال و حرام فرق  
نمیگذارد .

- و سلطه قانونی که این تمدن را رهبری می  
کند و امکانات آنرا در کنترل خود گرفته  
است برداشت خویش از اخلاق و تمدن را از  
مبایدهای مادی خالص اخذ می نماید .

- و زمام امور جهان و منابع قدرت و مراکز  
قیادتش در دست زعمای ملحدی است که نه به  
شریعت الله ایمان دارند و نه به طاعت او  
ارزشی قائل اند و نه خود را مکلف باین می  
دانند که به احکام او تعالی عمل کنند و از

اوامرش پیروی نمایند و برای ایشان اهمیتی ندارد که توده های انسانی را به سوی گودال سقوط رهنمایی کنند ، پس چگونه می توان از ایشان توقع داشت که بشریت را به سوی شریعت الهی رهنمون شوند تا انسانها در روشنی احکام پروردگار مشکلات خویش را حل نمایند ؟

اینها و نظایر آن که دنیای متمدن کنونی را احاطه کرده است ، زنگ خطر مصیبتی است که بشریت را به گودال جهنمی سرنوازشی که در انتظار اوست پرت خواهد کرد تا هلاکت و ویرانی را بعنوان ثمره این تمدن برچیند .

گفتیم که ما جزء این جهان هستیم ، بنابراین هر گاه سرنوشت شومی به سراغ بشریت در اثر کجروی های تمدن بیاید ، ما از آثار سوء آن بر کنار نخواهیم ماند و موقف منفی این نظامهای ویرانگر ، ما و نسلهای بعدی را به سوی پرتگاه ویرانی و بربادی در دنیا و روبرو شدن با عذابی که شدید تر و درد آورتر از آن است ، در آخرت سوق خواهد داد .

ازین سبب بر ما لازم می‌گردد که با عزم فولادینی که سستی را در آن راهی نیست ، با این نظامها مقابله کنیم تا بعوض آن شریعت خدا را حاکم سازیم و بدینگونه نخست همه جهانیان و بعد خود را از عواقب وخیم آن نجات بدهیم ، و ما معتقدیم که درین راه مکلف به مبارزه تلخ و جهاد پیگیری که همه نیروهائی ما در آن بکار می‌افتد ، خواهیم بود تا بتوانیم نظامهای فاسد را از صحنه زندگی برچیده و اساس حیات انسانی را در همه جوانبش بقالب شریعت الهی پیریزی کنیم ؛ شریعتی که ما به برتری و صلاحیت آن ایمان داریم و مطمئن هستیم که توانایی خوشبخت و مرفه ساختن ما و همه جهانیان و ایجاد صلح و امنیت در سراسر دنیا را دارا می‌باشد . و معتقدیم که این شریعت یگانه وسیله نجات همه انسانیت و رهائی آن است . و این همان چیز است که جنبش اسلامی خواهان آن است و به آن دعوت می‌کند و همه کوشش خود را در جهت تحققش بکار می‌برد . اکنون اجازه بدهید برای شما اساساتی را

بیان کنیم که تمدن کنونی زندگی خود را بر آن بنا می کند و جنبش اسلامی قصد ویران کردنش را دارد و همچنان اساساتی را که جنبش اسلامی می خواهد نظام زندگی بشر را بر آن بنانند بیان خواهیم کرد .

## اساسات تمدن شرقي

تمدن کنوني که در سایه آن نظام فعلي حیات با فروع مختلف عقیدتي و اخلاقي و اقتصادي و سياسي اش ، بپا ایستاده است ، بر سه ستون استوار مي باشد و آن عبارتست از مبایي اساسي ذیل :

۱- علم گرایی یا لادینی

۲- نیشنلزم

۳- دیموکراسی

اینک ما هر یک از این سه اصل را بطور جداگانه مورد بحث قرار می دهیم . بهتر است از نخستین اصل شروع کنیم :

### ۱- علم گرایی یا لادینی

ممکن است معنی علم گرایی یا بی دینی را در یک عبارت خلاصه کنیم و آن : جدا ساختن دین از حیات اجتماعی افراد می باشد و این بدان معنی است که نظام لادینی ، عقیده دینی و هدایت آسمانی و لوازم آن از پیروی دین و طاعت خدا و عدم تجاوز از حدود شریعت الهی را منحصر به

زندگی شخصی افراد می داند و آنرا در همین دایره محدود، قابل عمل می پندارد اما ماسوای آن و مسائل مربوط به جامعه و جهان باید بر اساس مادیت خالص مطابق خواست انسانها و آراء و امیال ایشان پیش برود و حل گردد.

این مفکوره در نتیجه عکس العمل منفی و کراهیت آمیز غربی ما در برابر مفکوره لاهوت (۲) که کاهنان در دین مسیح ایجاد کرده بودند بمیان آمد و رشد کرد، چه کاهنان و اهل کلیسا در اروپا چون سدی در برابر افکار بیداری که در تلاش یافتن حقیقت بود،

(۲) لاهوت: یک تعبیر اصطلاحی در فلسفه مسیحیت است و انهایی که قائل باتحاد هستند و در راس شان تمسوطیه، چنین مفکوره می دارند. و مفهوم آن در نزد ایشان همان جزء الهی است که در وجود مسیح که انسان است و از او بنام ناسوت یاد می کنند، حلول کرده است چنانچه می گویند لاهوتی که در ناسوت حلول کرده است. منظور از لاهوت درینجا مفکوره سلطه الهی است که رجال کلیسا برای خود قائل شده بودند تا باین ترتیب نفوذ خود را گسترش دهند و مطامع و خواسته های نفسی شانرا از طریق محاربه با هر مفکوره ازاد و اتهام اش به العاد و زندگی، متحلق سازند.

ایستادند و با هر عقل آزاده و روشن به جنگ  
برخاستند و بدینگونه و با این موفقی برای  
خود زنجیر های ذلت و سر افکنگی تهیه دیدند  
و دیری نگذشت که دشمنی با مفکوره لاهوت به  
تیوری مستقلی تبدیل شد و این تیوری سنگ  
بنیاد تمدن غربی گردید.

بسا اوقات از زبان بسیاری می شنویم که می  
گویند: دین رابطه یی بین بنده و پروردگار  
اوست.

این جمله کوتاه همان عقیده یی است که تمدن  
جدید به آن ایمان دارد، و مفهوم آن چنین است  
که هر گاه انسانی به وجود خدایی ایمان داشته  
باشد که تنها او مستحق عبادت است و نه  
دیگران، چنین انسانی حق دارد که چنین  
عقیده یی داشته باشد ولی بدین شرط که  
عبادتش در دایره زندگی فردی اش محدود گردد  
و این خدا و ادیان آسمانی وی تسلطی بر امور  
جهان ندارد و نمیتواند در سرنوشت آن تصرف  
کند.

آری تمدن جدید پایه های خود را بر همین

عقیده استوار کرده و نظامهای زندگی خویش را در همه ساحات روابط انسانی بر مبنای روابط انسان با انسان دیگری ، بنا نهاده است و این روابط از سلطه الهی و تشریعی در همه شئون زندگی چه اجتماعی باشد یا فرهنگی یا اقتصادی یا قانونی یا سیاسی و یا امور مربوط به اداره و حکومت و روابط بین الدول ، آزاد است ، و هر امری از امور بی حد و حصر حیات بشری تنها بر شناختههای کسبی انسان متکی بوده و با خواهشات خاص وی تطابق دارد ، در چنین حالتی - بعقیده پیروان لادینیت - پرسش از اینکه آیا الله تعالی در رابطه با امور حیات قوانین و مبادی و اساساتی برای بشریت فرستاده است و یا نه ، پرسش بیهوده بی است . نه تنها بیهوده بلکه علامه ارتجاع و کهنه فکری و عقب ماندگی است !!! کاش این موضوع بهمینجا خلاصه می شد و تنها بر آزادی از سلطه الله و دین در حیات اجتماعی اکتفا می کردند و حیات فردی تعبیدی از دستبرد این مفکوره شیطانی در امان می ماند ، ولی چنین



نشد و مفکوره آزادي از قيد شريعت الهي در  
شئون اجتماعي ، زندگي جامعه را به يك زندگي  
خالصاً فاقد دين تبديل نمود و هنوز در اين جهت  
سرگرم کاراست ، زيرا اين همان ثمره يي است  
که جامعه لاديني از تعليمات اين مفکوره  
( لادينيت ) بدست مي آرد و طبعاً در چنين  
جامعه يي افرازي که بوجود خدای مستحق  
عبادت ايمان دارند ، خيلي کم و انگشت شمار مي  
باشند و بخصوص در بين آنهايي که زمام  
رهبري تمدن جديد را در دست دارند ، بلکه اينها  
بطور خاص دين را در زندگي شخصي خود خوار  
وبي ارزش ساخته و روابط شان با خدا بکلي  
قطع شده و رشته بين ايشان و خدا کاملاً از هم  
گسسته است .

## ۲- نشنلزم :

ظلم و ستم پاپ ها و قياصره در اروپا عکس  
العمل زشتي در پي داشت که نشنلزم زاده  
آنست بدین شرح که فنودالان از امراء و ملوک  
بر آن شدند تا از حکومت کلیسا و قياصره  
امپراطوري روم مقدس نجات يابند يعني از

سلطه روحی و زمانی مسلط بر بالای شان  
خود را رها کنند چه این دو سلطه بود که تا مدت  
زمان درازی حکومت ظلم و ستم را بر بالای آنان  
قائم ساخته و با سرنوشت کشورها بازی کرده  
بود تا حدی که وضعیت این کشورها بحرانی  
گردیده و حالتی را بخود گرفته بود که قابل  
ترحم بود.

بنابراین هدف نشنلزم در آغاز پیدایش آن بود  
که برای ملیت های مختلف حق آزادی تصرف در  
زمین ایشان و در همه ساحات زندگی از قبیل  
سیاسی و تجارتي و اقتصادي و غيره بدهد نه  
اینکه آله یی در دست سلطه های روحی و زمانی  
موجود در جهان گردد.

و از همین آغازی که ظاهراً ساده و معصومانه  
است، مفکوره نشنلزم و قوم پرستی مراحل  
تکامل را پیمود تا آنکه در محل تقدس قرار  
گرفت و ازینکه آله یی برای رهایی از حکومت  
استبدادی کلیسا و قیصره امپراطوری باشد  
تغییر شکل داد و خود هدف و مطلوب گردید، نه  
همین بلکه به عوض الله تعالی مورد پرستش

واقع شد و جای مفکوره الهی را که نظام لادینی  
غرب قبلاً آنرا از صحنه امور زندگی دور کرده  
بود، گرفت (۳).

نشنلزم اصول و ارزشهای جدیدی ایجاد کرد و  
یگانه مقیاس سنجش امور، منفعت و  
خواهشات ملت را قرار داد و بدین ترتیب  
فضیلت در نظر نشنلزم همان چیزی است که  
منافع ملت را بر آورده ساخته و موافق با  
خواسته های اوست، اگر چه تاروپودش از  
دروغ و فریبکاری و خیانت و ظلم و تجاوز یا  
جرم دیگری که در دین و اخلاق گناهنا بخشودنی  
بحساب می آید، تشکیل شده باشد. و بر عکس  
شروبدی در نگاه نشنلزم چیزی است که با  
منافع ملت تصادم می کند و به آن ضرر می  
رساند، ولو این چیز حقیقتاً از واجبات اساسی  
حق و عدل و راستی و سایر چیزهائی باشد که  
در دین و انسانیت، فضایل اخلاقی بشمار می

---

(۳) از اینجا ارتباط محکمی که بین لادینیت و قومیت  
(نشنلزم) وجود دارد، واضح می گردد چه هر دو عوامل  
مشترکی برای ظهور خود دارند.

روند هم بدینسان در مقیاس نشنلزم ، قهرمانی  
افراد از روی قربانیهایی که ایشان در راه  
منافع ملت می دهند ، سنجیده می شود مهم  
نیست که این قربانی ها از چه نوع اند ؛ از نوع  
قربانی جان هستند یا مال و یا وقت و یا حتی  
فضایل اخلاقی و ارزشهای انسانی و کرامت  
شخصی . زیرا بر این افراد است که همه  
کوششهای خود را با همبستگی کامل در جهت  
تحقق آمال و آرزوهای ملت بکار برند چه  
هدف دسته جمعی نهایی ایشان جمع کردن  
بزرگترین مجموعه افرادیست که در يك صف  
منظم گرد می آیند و همه مساعی خود را در  
جهت بر افراشتن بیرق ملت شان بر بالای  
بیرقهای ملل دیگر بکار می برند .

وهمزمان با تغییر شکل نشنلزم این عبارات  
از اصطلاحات معروف و مألوف در قاموس آن  
گردید : وای بر کسیکه مغلوب است . هدف  
وسيله را توجیه می کند . ضعیف در زیر آسمان  
جایی ندارد . کشتن يك ملتی که در امن بسر می  
بر ، قضیه دقت طلب است . دروغ بگو تا مردم

باور کنند .

و نیز کلماتی از قبیل استعمار و وصی بودن و تحت الحمایگی و قیمومیت و ... نه همین بلکه این اصطلاحات از دیدگاه نشنازم حیثیت مبادی عالی را بخود گرفت که گهگاهی بر زبانها جاری می گردد ، البته تا وقتی از این حیثیت برخوردار است که در خدمت منافع ملی و تامین خواسته ها و مطالبات آن قرار داشته باشد .

### ۳- دیموکراسی یا حکومت مردمی

مفکوره دیموکراسی برای اولین بار در عهد فنودالزم در اروپا بعنوان کوششی در جهت شورش علیه تسلط فنودالان بمنظور نجات ملت ها از چنگال ایشان ، ظهور کرد .

دیموکراسی بدین مفهوم که فردی یا خانواده بی یا طبقه بی حق آنها ندارد که خواست و اراده خود را بر توده های میلیونی مردم تحمیل کند و ایشانرا برای اشباع اغراض خصوصی و انانیت شخصی خود استخدام نماید ، درست است. و منافاتی با حق ندارد ، وهمچنین

دیموکراسی در پهلوی این تصویر خویش ،  
تصویر مثبت دیگری نیز داشت که آن عبارت  
بود از دادن این شعور به ملت هر کشور که وی  
آقا و حاکم خویش است .

اگر دیموکراسی به همین سرحد توقف می کرد  
از صحت کامل برخوردار بود و خطایی در آن  
نبود ، ولی راه انحراف را پیمود و در مراحل  
بعدي مفهوم صحیح خویش را از دست داد و چنین  
مفهومی را بخود گرفت که : هر ملت برای تحقق  
خواسته هایش هر گونه که عمل کند ، اختیار  
تام دارد و مطلق العنان است ، و این خواسته ها  
طبعاً باید معثل رأی اکثریت باشد نه رأی همه  
افراد امت (۴) - و نیز ضابطه بی وجود ندارد که  
حدود این خواسته ها را تعیین نماید (۵) - چه

---

(۴) زیرا حکومت از آن اکثریت می باشد و فیصله ها در  
پارلمانها و قتیکه اکثر اعضا بران صحنه گذارند ، شکل قانونی  
می گیرد و شرط نیست همه اعضا ، آن فیصله را تأیید کنند

(۵) زیرا جز خواهشات نفسانی شان مقیاسی برای سنجش  
خیر و شر ندارند .

قوانین و مبای و نظامهای اخلاقی یا مدنی یا اجتماعی و یا سیاسی کشور تا زمانیکه خواهشات نفسی و آمال اکثریت ملت را تأیید کند و بر آورده سازد، درست و صحیح و حق است و لی آنکه که با این خواهشات نفسانی تصادم نمود، صفت باطل و خطا و غلط بودن را بخود می گیرد. و این اکثریت حق دارد که در تدوین و الغای قوانین طبق دخواه خویش اقدام نماید یا بعباره دیگر می تواند و اختیار کامل دارد بر قانونهایی صحه گذارد و قانونهایی را لغو کند و حکومتی که نمایندگانه این اکثریت می باشد، مجبور است همه امکانات و دارو ندارد خود را برای تحقق خواسته های ایشان بکار برد.

و خلاصه اینکه هر آنچه با نظر اکثریت موافق باشد خیر و عدل و حق است و لو در واقعیت امر شروباطل و ظلم باشد و هر آنچیزیکه با این خواهشات تطابق نکند و موافق نباشد، شر محض است، اگر چه سرا پا خیر و نکویی باشد.

طبیعی است که در سایه چنین دیموکراسی  
اکثریت قوانین و نظامها را بازیچه خود قرار  
می دهند و در آن مطابق میل و خواسته خویش  
تغییر و تبدیل می کنند و نه مطابق قواعد  
و اصول ثابت حق که تغییر و تبدیل را  
نمی پذیرد.



## نقد مبادی سه گانه

### مذکور :

این مبادی سه گانه که اساس دولت های  
نشنلست و دیموکرات ولادین را تشکیل می دهد  
و ما آنها را قبلا ذکر کردیم ، روح زندگی کنونی  
است ، که جهانیان آنها را مترقی ترین شکل و  
نیکوترین صورت برای هر نظام متمدن یا تنظیم  
اجتماعی می دانند .

ولی ما باین عقیده هستیم که مبادی سه گانه  
مذکور فاسد و گمراه کننده است ، نه همین بلکه  
ما با بصیرت و هدایت و قناعت کامل و از ته  
دل عقیده داریم که این مبادی مایه و منبع همه  
بدی ها و مصیبت ها و بدبختی هایی است که  
انسانیت بسبب آن باینهمه رنج و تکلیف دچار  
می باشد .

لاکن ما این مبادی را چگونه نقد می کنیم ؟ و  
روش ما در این نقد چگونه می باشد ؟ موضوعی  
است که بحث مفصل و مناقشه طولی را  
ایجاب می کند و در این رساله مختصر امکان

آن وجود ندارد ، ولي با آنها ما خواهيم كوشيد  
در لابلای كلمات موجز این مطلب را برای شما  
بیان نمائیم تاخواننده عزیز معلوماتی در باره  
این مبادی داشته باشد ؛ معلوماتی که وی را  
قادر به درک اندازه خطری که از آن متوجه  
مسلمانان است و ضرورت قیام در برابر آن ، می  
سازد . والله الموفق للصواب .

### ۱- نقد نظام لادینی :

علمانیت یا سکولریزم و یا نظام لادینی که  
سنگ بنیاد نظام زندگی معاصر بشمار می آید  
بر مفکوره حصر روابط خدا و انسان در دایره  
زندگی خصوصی و شخصی فرد قایم بوده و در  
حیات اجتماعی منکر این گونه روابط است .  
این مفکوره پوچ و میان تهی بوده و ارزش آنرا  
ندارد که در باره اش تفکری صورت گیرد و با  
خرد برای فهمیدن این سفسطه دچار حیرت و  
سردرگمی گردد ، چه واضح است که رابطه بین  
انسان و خدا از دو حال خالی نیست :  
اول : اینکه الله آفریننده انسان و آفریدگار

دنیایی باشد که انسان در آن زندگی می کند و نیزوی صاحب اختیار و حاکم هر دو ( انسان و کائنات ) باشد .

دوم : اینکه الله تعالی ( نعوذ بالله ) فاقد این صفات باشد .

فرض کنیم که حالت دوم درست است والله تعالی آفریدگار و صاحب اختیار و حاکم نیست پس درینصورت چه ضرور است که رابطه خاصی بین او و انسان وجود داشته باشد ، زیرا این حماقت و دیوانگی خواهد بود اگر چیزی را که با ما رابطه بی ندارد و نمیتواند بخاطر ما کاری انجام دهد ، پرستش کنیم .

اما اگر الله تعالی آفریدگار و صاحب اختیار و حاکم انسان و دنیایی باشد که انسان در آن زندگی می کند - یقیناً که هست - پس عاقلانه نیست که تطبیق احکام و قوانین او را تنها بر حیات شخصی فرد ، منحصر سازیم و آنجا که رابطه فرد با دیگران در حیات اجتماعی آغاز می شود ، سلطه او تعالی پایان یابد !!!  
و اگر انسانی چنین ادعا کند که الله تعالی

خودش ، سلطه و رابطه خویش با مخلوقاتش را بر حیات خصوصی فرد منحصر ساخته است این ادعا فاقد دلیل و بی اساس است ، اما اگر انسان خودش این استقلال در حیات شخصی اش را ابتکار کرده و آنرا فرض گردانیده و سلطه الهی را از همهء شنون زندگی اجتماعی اش دور کرده است ، بدون شك با این عمل خویش تمرد و سرکشی اش در برابر آفریدگار و صاحب اختیار و حاکمش را اعلان کرده است .

در نزد صاحبان عقل ، سخیف تر ازین چیزی وجود ندارد که هر انسان در حالت تنهایی خویش چنین ادعا کند که وی بندهء الله و خادم او و پیرو دینش است ، ولی همینکه با دیگران یکجا شد و همگی ، اجتماعی و دولتی تشکیل دادند ، آنکه ایشان از بندگی الله و پرستش او انکار ورزند و دینش را از زندگی خویش دور سازند ، زیرا معقول نیست که هر جزء از اجزای یک توده و مجموعه به تنهایی به عبودیت الله اذعان کند و چون همهء اجزا بهم پیوستند و از مجموعه ایشان کتله واحدی بمیان آمد ، آندم این

مجموعه از دائره بندگي خدا خارج شود !! چنين حرفي جز از كسيكه به جنون گرفتار است صادر نمي شود . هرگاه ما ضرورتي به الله تعالى و قوانين او در زندگي فاميلى و امور كشوري و در ساحه مدرسه و پوهنتون و در معاملات بازار و تجارتخانه ، و در پارلمان و مقر حكومت و محكمه و ادارات حكومتي و مراكز ارتش و دفاتر پوليس و ميدان جنگ و كنفرانس صلح و .. نداشته باشيم پس چه معنايي از معاني عبوديت براي خدايي كه معبود ما است باقي مي ماند ؟ و کدام عقل اجازه مي دهد تا براي خدايي مراسم عبادت را بجا آریم و نغمه كليسا را برايش بنوازيم كه سلطه او از همه گوشه هاي زندگي ما برچيده شده است و توان آنها ندارد كه در هيچ ناحيه بي از نواحي زندگي دست ما را بگيرد ، زيرا خصائص الوهيت اش تعطيل شده است ۱۹

اين از ناحيه عقلي و اما از ناحيه علمي بايد گفت كه اين مفكوره انسان را به سوي عراقب خطرناك و نتايج ترس آوري مي كشاند

زیرا واقعیت‌های زندگی گواهی می‌دهد که هرگاه در ناحیه بی از نواحی زندگی رابطه انسان با خدا قطع گردیده ، رابطه شیطان با وی (انسان) در ناحیه مذکور استوار شده است .

و باز آنچه که زندگی فردی خصوصی اش می‌خوانند ، وهمی بیش نیست ، زیرا انسان موجود اجتماعی است و حیات او در کافهء مراحلش رنگ اجتماعی دارد :

وی در نتیجه یک رابطه اجتماعی بین پدر و مادرش پا در صحنه وجود می‌گذارد ، و هنگامیکه چشمانش را باز می‌کند ، خود را در بین افراد خانواده اش می‌یابد و زمانیکه در بین جامعه اش رشد و نمو میکند ، روابطش با فرزندان کشورش و هموطنانش و افراد ملتش و با نظام فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی حاکم بر کشور ، مستحکم می‌گردد .

و این روابط گوناگون و دارای شعبه‌ها و شاخه‌های متعدد که یک فرد انسانی را با دیگران و دیگران را با او پیوند می‌دهد ، رفاهیت فرد و جامعه را بر آورده نخواهد ساخت و نه برای

كافه. بشریت باعث موفقیت و پیشرفت و شگوفایی خواهد گردید ، جز در آنصورت که بر بنیادی درست و نیکو استوار باشد و تنها الله تعالی است که چنین بنیاد و اساس عادلانه و پاك و ثابت را که این روابط را مستحکم و موكد ساخته و ریشه های آنرا از ثبات برخوردار می سازد ، عطا می فرماید .

برای انسان از تعالیم والا و ارزشمند چه باقی خواهد ماند اگر وی خود را از سرچشمه هدایت ثابت و توجیه صائب و همیشگی و عدالت آسمانی محروم گرداند ؟

آری ! هر که انسان خود را از منابع اصیل هدایت و عدالت محروم سازد ، چه چیزی جز هوی و هوس و شهوت و دانش ناقص و تجربه قاصر ، برایش باقی خواهد ماند ؟ از آنجائیکه انسان به طبیعت خلقتش موجود کاملی نبوده - و هرگز نخواهد بود - پس احکام و قوانین وی ابدًا کامل و خالی از نقص نمی باشد .

بنابرین در جامعه الحادی لادینیت که انسان

حیثیت مرکز قانونگذاری و رهبری را بخود می  
گیرد ، مشاهده می کنیم که مبادی و قوانین آن  
همیشه در معرض الغاء و تغییر و تبدیل مطابق  
خواهشات تغییر پذیر وهوی وهوس سرکش  
ملت ، قرار دارد .

و ما می توانیم از این روزنه بزرگ مشاهده  
کنیم که چگونه مظالم استبداد و افکار گنه آلود  
الحاد و فقدان یقین و اعتماد در هر گوشه از  
گوشه های روابط انسانی - در جوامع لادینی -  
رخنه کرده است ؟

و چگونه همه اعمال بشر با صبغه انانیت  
فردی و طبقاتی و نسلی رنگ آمیزی شده و  
خود خواهی با سایه های تاریک وحشت آور  
خویش آنرا احاطه کرده است .

اگر ما روابط موجود در بین دو نفر یا دو گروه  
و یا دولت را مورد بررسی قرار دهیم ، شکلی  
از اشکال این روابط را نخواهیم یافت که خالی  
از شرور و آلودگیهای انانیت باشد ، زیرا هر  
شخص یا طبقه یا گروه یا ملت یا دولت در  
محدوده اختیارات و تصرفات وسلطه خویش



با کمال انسانیت و خود خواهی مبادی وضع کرده است که با خواهش‌هایش موافق و با هوی و هوسش سازگار می‌باشد ، بدون اینکه پروای تاثیر احتمالی آن بر اشخاص یا طبقات یا گروه‌ها یا ملت‌ها یا دول را داشته باشد .

یگانه چیزی که ایشان در هنگام اتخاذ فیصله‌هایی بنفع خویش مد نظر دارند ، همان شلاق است ؛ شلاقی که رمز نیرومندی و عتف است و هر جا که شلاق در حالت اهتزاز در دست شخصی یا طبقه بی یا ملتی یا دولتی دیده شود دیگران به تنقیص سایه‌های خود می‌پردازند و دست‌ها و پاهای شان از اماکنی که با ظلم و ستم و زورگویی به سوی آن دراز شده بود کوتاه می‌گردد و به سوی اماکنی که باید در آن باشد و از آن تجاوز نکنند ، رجعت می‌کند ، پر واضح است که ( شلاق ) دارای شعور نیست و عدل و انصاف رانمی‌فهمد ، بلکه یک نیروی کور است و بس . و بنابراین توازن در دنیا هرگز بر اساس شلاق قایم شده نمی‌تواند ، و آنکه شلاقش نیرومند تر و ضخیم تر از شلاق دیگران است

جای دیگران را می گیرد و به نیرومندی و  
سلطه آنان خاتمه می بخشد و سلطه خود را بر  
ایشان تحمیل می کند و .. این قصه هیچگاه  
پایان نمی رسد .

و این بدانجهت که پیر و ( لادینیت ) و آنکه  
نظام لادینی را بعنوان نظام زندگی اش پذیرفته  
است چه فرد باشد یا گروه یا ملت یا مجموعه  
یی از ملتها ، خود را در گودال خواهشات  
نفسانی خویش سرنگون کرده و بنده هوی  
و هوس خویشتن گشته و از هر قید آزاد می  
گردد (۱) -

---

(۱) ملمانیت ( لادینی ) در ظاهر مصدر ساخته شده از کلمه علم  
می باشد و شاید در وهله اول در اذهان چنین خطور کند که  
منظور از آن قیام دولتی بر اساس علم است . مگر مفهوم  
حقیقی آن چیزی است که ما ذکر کردیم و از شعار های این  
مفکوره دور کردن دین از امور زندگی اجتماعی می باشد که  
جزئیات آن چنین است :

آنچه از خداست برای خدا بگذار و آنچه از قیصر است برای  
قیصر ، دین برای خدا و وطن برای همگان .  
فرب زده های موجود در دیار مسلمانان شعار فوق را تکرار می  
کنند و به آن ایمان دارند و حقیقت غیر قابل تردید اینست که ←

## ۲- نقد نیشنلزم (قومیت پرستی)

اما مبدا دوم که نیشنلزم است ، اگر منظور از آن ملیت باشد ما مخالف آن نیستیم زیرا این يك مسئله منطقی است و اگر مراد از آن طرفداری فرد از ملتش در امر حق بوده باشد

الف : اسلام رهبانیت و روحانیت گرایی مطلق را بر رسمیت نمی شناسد و در راه عقل و روشنگر بشری حایل نمی شود ، بلکه آنرا رشد می دهد و رهنمایی می کند و منزلتش را بالایی برد و از همینجاست که قرآنکریم انظار مردم را متوجه کائنات و آنچه که در آن وجود دارد نموده و ایشانرا به تدبیر در مورد کائنات و استفاده از آن ترغیب کرده و این عمل را وسیله استدلال فطری بر توحید الله تعالی قلمداد نموده است .

ب - ایمان به الله تعالی ایجاب می کند که شریعت او تعالی بطور کامل در همه شئون زندگی تطبیق گردد و نه در زندگی خصوصی انسان و بس ، و الا چنین تفریقی کفر صریح و آشکار است .

ج - تقسیم امور بدین شکل که چیزی از آن خدا و چیزی از آن مردم باشد ، جز هوزه سرایی چیز دیگری نیست و اساسی ندارد زیرا کائنات همه از آن خدا بوده و انسانها مالک کوچکترین جزء آن نیستند ولو قیاسره باشند . و اسلام همه زندگی را متوجه خالقش می سازد که از صراط المستقیم او پیروی نماید و رهشایش را بجوید یعنی زندگی اجتماعی نیز ←

باز هم باکمی ندارد و همچنان اگر مفهوم نشنلزم دوست داشتن فرد ملتش را باشد ، ما حرفی نداریم ، بشرطیکه این دوست داشتن بمعنی تعصب کور کورانه بی نباشد که فرد را وادار به تحقیر ملت‌های دیگر می سازد و او را متعایل به طرفداری از ملتش در حق و باطل می گرداند ، و اگر از نشنلزم مبدا استقلال ملی اراده شود ، باز هم هدف سالمی است چه هر ملت حق دارد که صاحب اختیار خود باشد و زمام امور کشورش را خودش بدوش گیرد (۷)۔

باید بطور کامل مانند زندگی فردی درکافه شئون و نظام‌هایش تابع قوانین الهی باشد تا مسیر درستی را بپیماید و به سوی حیات بهتر گام بردارد و این همان چیز است که مفهوم جمله (اسلام دین و دولت است) را می رساند پس چه وقت مردم حق را می فهمند و با قبول شریعت الهی بسوی خدا باز می گردند .

(۷) پرنده با اشیانه اش محبت دارد و شیر از لانه اش دفاع می کند و محبت انسان نسبت به کشورش و اهلس و اقاریش و عنایتش از خاک کشور خود ، چیز است که الله تعالی انرا در فطرت وی بودیعت گذاشته است ولی از دیدگاه اسلام این انگیزه غایطری باید در راه پیروی از حق و یاری بان بکار برده شود . چه ما می بینیم رسول الله (ﷺ) با وجود محبتی ←

آری! اگر از نشنلزم مفاهیم فوق اراده شود  
باکی نیست و اساسا مفاهیم بالا، در نشنلزم  
شامل نیستند، ولی ما که بر نشنلزم اعتراض  
داریم و آنرا مفکوره غلط قلمداد می کنیم و  
علیه آن با همه توان می جنگیم، همان  
نشنلزمی است که ذات خود و منافع و خواهشات  
خصوصی اش را ما فوق همه مردم و منافع و  
خواسته های شان قرار می دهد و حق در نزد او  
عبادت از چیزی است که خواسته هایش را بر  
آورده سازد و تمایلاتش را ارضاء کند و مقامش  
را بلند ببرد و لو این اهداف از طریق ظلم بر  
دیگران و خوار ساختن ایشان بدست آید.

هر گاه در جامعه، شخصی یافت شود که پیرو  
خواهشات خویش بوده و نفسش را پرستش می  
کند و خود را بر دیگران ترجیح می دهد و از

---

که نسبت به مکه زادگاه خود داشتند، بخاطر دین خویش از آن  
به سوی مدینه منوره هجرت کردند و در مورد مکه گفتند.  
بخدا سوگند من میدانم که تو در نزد خدا محبوبترین شهر ها  
هستی و نیز در نزد من همین حیثیت را داری و اگر قوم تو  
مرا از تو بیرون نمی کردند، هرگز بیرون نمی شدم.

اقدام به زشت ترین اعمال تا وقتیکه در جهت حصول منفعت شخصی اش باشد ، دریغ نمی ورزد و هرگاه در شهر خانواده بی باشد که به منافع خود خدمت می نماید و از منافع دیگران چشم می پوشد و برای تحقق خواسته ها و منافعش به هر وسیله مشروع و نامشروع چنگ می زند و یا در کشور طبقه بی وجود داشته باشد که در انتهای انسانیت و خود پرستی قرار داشته و در پی حصول اغراض و منافع خود دست و آستین را بر زده و منافع دیگران را زیر پا نماید ( مثلاً مانند طبقه قاچاقچیان ) آری هرگاه در جامعه بی یکی از این فرقه ها وجود داشته باشد جای شکی برای ما باقی نمی ماند که در آن جامعه انحرافی بزرگ و مصیبتی عظیم حکمفرما است .

چرا باید در سطح بشری ملتی را منحرف و افعال ایشان را مصیبت و بد بختی قرار ندهیم که منفعت ملی خود را بعنوان خدای خویش مورد پرستش قرار می دهند و این شعار را بحیث اصلی از اصول عبادت و طاعت این الهه

خود قرار می دهند که : ( حق همان چیز است  
که با منافع ملی تطابق داشته باشد و باطل همان  
چیزی است که با منافع ملی مطابقت ندارد ) ؟  
بدون شك وجدان انسانی با همه تأکید حکم می  
کند که خود خواهی و انانیت در سطح زندگی  
انسانی مصیبت و بد بختی بزرگی است ، کما  
اینکه خود خواهی و انانیت در سطح فردی یا  
قبایلی یا عائلوی نیز بد بختی عظیمی است .  
اینک شما با چشم سر تان تمدن جدید را  
مشاهده می نمائید که ملت های دنیا را در  
ورطه این مصیبت بزرگ و بد بختی عظیم که  
انانیت تفوق طلب و سرکش نشنلزم است  
گرفتار ساخته است و همین تمدن مسؤول تبدیل  
جهان به ساحه کشمکش های عنیفی است و به  
علت همین امر بود که جهان در ظرف نیم قرن در  
آتش دو جنگ جهانی که میلیونها انسان را بخاک  
و خون کشید ، سوخت و اینک در آستانه جنگ  
سومی که شعله های آن از عقب تمرینات نظامی  
و مسابقات تسلیحاتی موجود ، درحالت زبانه  
کشیدن است ، قرار دارد و این در حالیکه تا

هنوز جراحات هاي دو جنگ قبلي بهبود نيافت  
است .

### ۳ - نقد ديموکراسي :

اما مبدا سوم ديموکراسي و نشستن انسان بر  
مسند خدائي است که با پيوستن آن بادومبدا  
سابق تصوير کامل نقشه يي که براي بد بخت  
شدن و گرفتار آمدن جهان در دام مصائب ، طرح  
ريزي شده است ، بدست مي آيد .

قبلا گفتيم که مفهوم ديموکراسي در تمدن جديد  
حاکميت توده ها است يعني افراد هر کشوري از  
کشور هاي روي زمين که اين مسلک را براي  
زندگي خود برگزيده اند ، در رابطه با تحقق  
منافع اجتماعي خود به هر کاري که دست بزنند  
آزاد هستند و اينکه قانون اين کشور بايد تابع  
خواهشات ايشان باشد و بنا برين افراد تابع  
قانون نمي باشند و نه غرض از تشکيل حکومت  
کمک خواستن از ارگانهاي اداري و امکانات مادي  
ان در جهت تحقق منافع اجتماعي مي باشد ، بر  
عکس آنچه که بايد باشد .



وقتیکه این مبادی سه گانه را مورد دقت و بررسی قرار دهیم ، در می یابیم که : نظام لادینی ( علمانیت ) مردم را از دایره عبادت خدا و اطاعتش و خوف او و از محدوده ضوابط اخلاقی ثابت برون کرده و ریسمان هوی و هوس نفسهای شان را به گردن های شان افکنده و آنان را بردگان نفسهای خودشان گردانیده و در برابر احدی ایشانرا مسئول قرار نداده است و در پی آن نشنلزم می آید تا برای این فریفتگان نظام لادینی جامهای بزرگی از شراب انانیت و تکبر و خود بزرگ بینی و تحقیر دیگران را پیش کند و در نهایت دیموکراسی می آید و این انسان را بعد از اینکه مطلق العنان و اسیر هوای نفس و گرفتار نشئه انانیت گردیده است - بر عرش الوهیت می نشاند و همه سلطه ها و اختیارات قانون سازی را بدو می سپارد و ارگانهای حکومتی را با همه امکاناتش در اختیار او قرار می هد تا هر آنچه را که می خواهد بدست آرد .

بیانید اکنون این پرسش را مطرح نمائیم که :

آیا حالت ملتی که از قید هر ضابطه بی آزاد  
 است و از اختیارات کامل حاکمیت مطلق برخوردار  
 دار می باشد و آنرا هر گونه که بخواهد بدون  
 کدام قید و شرط استعمال می کند ، از حالت یک  
 فرد بد اخلاق و سرکش و فاجر تفاوتی دارد ؟ و  
 اگر دارد در کدام چیز !؟ آیا درست نیست که هر  
 عملی را که این فرد بد اخلاق در دایره محدود  
 خود انجام می دهد ، عین همان عمل را آن ملت  
 وارسته از هر قید و بند در دایره وسیع خویش  
 بانجام می رساند ؟ و آیا در صورتیکه مردم  
 جهان از ملتهایی مانند این ملت تشکیل یافته  
 باشند و همه از یک سر چشمه آب بخورند و  
 اصول سه گانه یاد شده رامقدس بشمارند  
 چگونه امنیت و آرامش و صلح بر دنیا حکمفرما  
 خواهد گردید و چطور جهان از اینکه میدان  
 کشمکشها و زد خورد ها و جنگها باشد ، نجات  
 خواهد یافت و به ساحه مسابقه گرگان شر  
 و ضلالت تبدیل نخواهد شد .  
 اینها دلایلی اند که باساس آن ما هر نظامی را  
 که برپایه مبادی سه گانه مذکور قایم گردد نظام

فاسد و باطل می دانیم ، و از همینجاست که ما  
با نظام قائم شده براساس لادینی نشنلستی  
دیموکراسی مخالفت می ورزیم چه آن را غربی  
ها قائم کرده باشند و چه شرقی ها ، چه  
مسلمانان و چه نامسلمانان ، و هر جا که این بلا  
فرود آید و در هر مکانی که این مصیبت بروز  
نماید ، ما خواهیم کوشید ، بندگان خدا را از  
خطر همه گیر آن آگاه ساخته و ایشانرا به چنگ  
آن دعوت نمائیم .

## مبادی سه گانه ما

ما هنگامیکه نظام مذکور را مردود شمرده به مخالفت آن بر می خیزیم ، تنها به مخالفت محض اکتفا نمی نمائیم ، بلکه عوض مبادی سه گانه یاد شده ، مبادی سه گانه دیگری عرضه می داریم که معتقد به صلاحیت و صحت آن هستیم و آنرا در برابر دیدگان اشخاص منصف قرار داده و وجدانهای ایشانرا به داوری فرا می خوانیم تا به تحقیق و تمحیص آن بپردازند ، و ببینند که آیا خوشبختی و رفاه ایشان و خوشبختی و رفاه همه جهانیان وابسته به قبول این مبادی پاک و حق که ما تقدیم می داریم است و یا آن مبادی پلید و فاسدی که قبلاً ذکر کردیم .

- ۱- ما مبدأ تسلیم به الله تعالی و فرمانبرداری از وی را به عوض مبدأ لادینی تقدیم می داریم .
- ۲- مبدأ جهانی بودن انسانرا در عوض نشنلزم تنگ و محدود پیشکش می نمائیم .

۲- مبدأ حاکمیت الله ( جل جلاله ) و  
خلافت مومنان را در بدل مبدأ حاکمیت  
ملت یا حاکمیت توده ها پیش می کنیم .  
و اینک مبادی سه گانه مذکور را یگان یگان  
مورد بررسی قرار می دهیم .

### ۱- مبدأ تسلیم

ما در سایه این مبدأ باین ایمان داریم و  
متقدیم که الله تعالی آفریدگار و مالک و حاکم  
ما است و آفریدگار همه جهان و مالک و حاکم آن  
است بناء سزاوار است که زندگی خود را  
بر وفق اوامر و شرایع او استوار سازیم ، زیرا  
مانمی توانیم از او تعالی مستغنی گردیم ، نه در  
دایره زندگی فردی مان و نه در همه پدیده  
های زندگی اجتماعی مان به همه اشکالش و  
معنی این سخن ما چنین است که : باید هر  
ناحیه از نواحی زندگانی اجتماعی و فرهنگی  
و اقتصادی ما و مؤسسات تعلیمی و تربیتی ما و  
ارضاع قانونی ما و محکمه ها و ارگانهای  
حکومتی ما و سیاست ما در وقت حدوث  
جنگ یا برقرار ساختن صلح یا روابط بین الدول

همه اینها باید موافق مبادی و حدودی باشد که  
 الله تعالی برای مردم نشان داده است بنابراین  
 بر ما واجب است که آزادی خود را جز در  
 محدوده اساسات و ضوابط مشروعی که الله  
 تعالی آنرا برای ما بیان داشته است، استعمال  
 نکنیم و جائز نیست که اساسات و ضوابط الهی  
 را تبدیل نمائیم و یا لغوکنیم، بلکه بر ماست که  
 نظامهای زندگی ما مطابق مفاهیم عالی آن باشد  
 و از جوهر و روحش الهام بگیرد، و این  
 بدانجهت که اساسات و ضوابط مذکور از نزد  
 پروردگار جهانیان است و او آفریدگار بشر بوده  
 و از آنچه که به مصلحت ایشانست، آگاه می  
 باشد چنانچه او تعالی خودش می فرماید :

هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ

( یعنی او داناتر است با حوال شما وقتی که پدید  
 کرد شما را از زمین . )

و می فرماید :

قُلْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ

( یعنی بگو آیا شما داناتر هستید یا خدا . )

و نیز می فرماید :

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۲﴾

( یعنی و الله می داند و شما نمی دانید . )

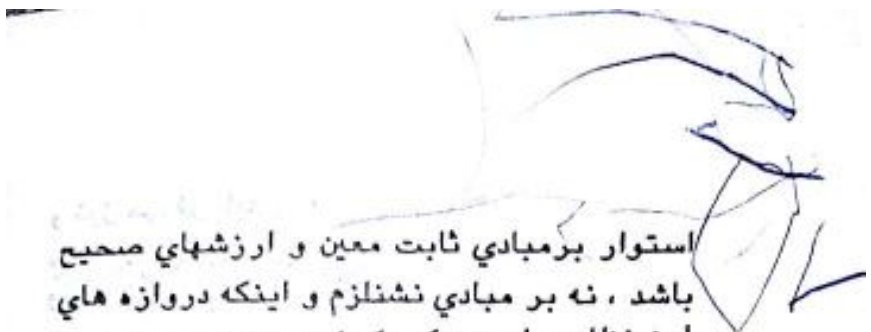
و در جای دیگری می فرماید :

وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۵﴾

( یعنی و داده نشدید شما از علم مگر اندک )

## ۲ - مبدأ جهانی بودن :

این مبدأ بدان معنی است که در نظام زندگی  
قائم شده بر اساس مبدأ تسلیم به اراده  
آفریدگار و فروتنی برای او ، شایسته نیست که  
افراد امت از لحاظ ملیت یا زمین یا رنگ یا  
زبان تفریق شوند و نه در سایه آن دردهای خود  
خواهی و تکبر و برتری طلبی و تعصبات کور  
کورانه قومی و امثال این چیزها که در سایه  
نظام منفور نشنلزم بروز می کند ، تبارز نماید .  
این نظام باید يك نظام فکری عقیدتی (۸) - و  
(۸) گاهی بعضی از مردم گمان می کنند که مفکره دولت  
فکری و عقیدتی زاده مصر کنونی است ، درحالیکه تاریخ دولت ←



استوار بر مبادی ثابت معین و ارزشهای صحیح باشد، نه بر مبادی نشنلزم و اینکه دروازه های این نظام برای هر کسیکه این مبادی را میپذیرد و به آن گردن می نهد و آماده و قادر بر شرکت در امر تطبیقش بر اساس مساوات مطلق در حقوق بدون کدام تمیز و تفریق باشد، باز گذاشته شود. و اینکه هموطن بودن در سایه این نظام منحصر به حدود جغرافیایی یا طبیعی نباشد بلکه باید دربر گیرنده هر شخصی باشد که به اساسات عقیدتی آن ایمان دارد.

فکری را که حدودش را عقیده تعیین کند مانند دولت اسلام بیاد ندارد و دولت فکری اسلام یگانه دولتی است که عقیده اسلامی را بصفت وطن و ملیت مسلمان برسمیت می شناسد و در قسمت حدود جغرافیایی فقط دو اصطلاح دارد: دارالاسلام و دارالحرب.

دارالاسلام وطن عقیده اسلامی است و دارالحرب وطن کسانیکه مخالف این عقیده و محارب با آنند. روایت شده است که به سلمان رضی الله عنه در رقتیکه غنایم فارس را تقسیم می کرد گفته شد: آیا در حق دارایی ابا و اجدادت چنین عملی را مرتکب می شوی وی در پاسخ گفت من فرزند فارس نیستم بلکه فرزند اسلام هستم.



و افرادی که بروی علتی این مبادی را نمی پسندند و آماده قبولش نیستند ، از بین بردن ایشان یا فشار آوردن بر آنان به هیچ صورت ضروری نیست ، بلکه این نظام ، هستی ایشانرا تحت مبدأ صیانت ، حفظ می کند و برای آنان در استفاده از حقوق مقررده شان آزادی می دهد و برای شان زمینه را مساعد می سازد ، تا بعد از فراهم شدن قناعت کامل شان بر صحت مبادی که این نظام بر آن استوار است ، با کمال رضا و رغبت و اراده آزاد ، آنرا بپذیرند و البته برای ایشان این حق حاصل است که در حالیکه مانند سایر هموطنان شان از حقوق مساوی برخوردارند ، از مزایای این نظام با خبر شوند ، تا با کمال رضا و رغبت به آن گرایش پیدا کنند .

این نظام که در زمینی یا ملیتی یا زبانی با رنگی محدود نمی شود و بر اصل جهانی بودن انسانیت استوار است ، منافاتی با قومیت بمعنوم محبت انسان با قومش و لو که منحصر به دایره خاکش وکشورش باشد ، ندارد ، بدین

شرط که محبت قوم با منافع واحساسات و حقوق دیگران برخورد نکند ، و این نظام به استقلال ملی باور دارد بشرط اینکه انسانرا درمناطق تنگی از زمین که برون شدن از آن بسوی افق وسیع و عام انسانی مشکل است ، محصور نسازد . و این نظام تسلط ملتی بر ملت دیگر را بروی انگیزه انانیت و تفوق طلبی و خود پرستی نمی پذیرد ، چه مبدأ جهانی بودن انسان متقاضی آنست که هر ملت با کمال حریت و استقلال زمام امور خود را خودش در دست داشته باشد و تسلیم ملت دیگری نگردد ، ولی برهمن ملتهائیکه بر مبادی اساسی تمدن بشری اتفاق دارند ، واجب است که شانه بشانه همدیگر در جهت خوشبختی و رفاه بشریت کار کنند و درین راه با یکدیگر یاری نمایند ، و بر آنان لازمست که روحیه تعاون دربین شان حاکم باشد و نه روحیه رقابت ناروا ، و اینکه از بین ایشان تمایلات نژاد پرستانه و تعصبات ملی ریشه کن گردد و در میان شان مبادله ضروریات زندگی و تولیدات تمدن در فضایی

آزادي واحترام متقابل صورت گيرد .  
بدون شك هر شخصيكه در سايه چنين يك  
نظام فكري پاكيژه ، زندگي مي كند ، هموطني  
بشمار مي آيد كه داراي مفكوره جهاني وتمايل  
انساني است ، و چنين شخصي هر منطقه و سر  
زميني را كه سكانش مفكوره او را پذيرفته اند  
وطن و خانه خود مي داند و اين نغمه دكتور  
محمد اقبال شاعر اسلام را زمزمه مي كند كه :  
( هر ملك ما است كه ملك خداي ماست )  
درسايه اين نظام ، هر هموطن از حقوق و  
آزادي هايي برخوردار مي گردد كه در سايه  
نظامهاي قايم شده بر اساس نشنلزم ومليت  
پرستي برايش ميسر نيست ؛ نظامهايي كه در  
دايره تنگ سرحدات جغرافيايي بسر مي برند  
و در گرداگرد اراضي خويش موانعي و قيودي  
جهت جلوگيري از دخول ديگران ايجاد مي نمايند  
و به كسي كه از منطقه شان نيست ، چنان مي  
نگرند كه تو گويي به طرف دزد يا شخصي كه  
مشكوك است ، ننگه مي كنند .. نشست  
وبرخاست چنين شخصي كنترول مي شود و در

يك فضاي پولييسي وحشتناك كه هر لحظه امكان  
تفتيش و باز پرسى از وي وجود دارد ، بسر مي  
برد و بر قلم و زبان و قدمهايش قيودي وضع مي  
گردد و از آزادي ها و حقوق اساسي محروم  
ساخته مي شود و ... خوب با اينهمه ، چگونه  
ميتوان گفت كه نظامهاي نشنلستي و قوميت  
پرست صلاحيت آنها دارند كه بشريت در سايه  
شان زندگي كند؟! بالمقابل ما خواهان يك نظام  
جهاني انقلابي هستيم كه بر اساس مباني بنا  
شده و اتباع چنين نظامي همه از حق اشتراك  
در هموطن بودن ، برخوردار خواهند بود و هر  
يك خواهد توانست از سر زميني به سر زمين  
ديگري بدون قيد و شرط سفر نمايد و در سايه  
چنين نظامي ما اميدواريم كه دوباره زمانه بي  
چون زمانه ابن بطوطه به سراغ ما بيايد ؛  
زمانه بي كه در آن ابن بطوطه از ساحل  
اقيانوس اطلس تا ساحل بحرالكاھل سفر كرد و  
در هر منطقه بي كه گذشت ، بيگانه تصور نشد .  
بلكه در هر جا كه رفت فرصت اينكه مناصب  
قضاوت يا وزارت و يا سفارت را كسب كند

برایش دست داد و در هیچ جایی حرکات و  
سکناتش مراقبت و کنترل نگردید و احدی از  
هویت یا ملیت یا وظیفه و یا وطنش نپرسید .

### ۳- مبدأ حاکمیت الله

اکنون بیانید در باره مبدأ سوم گفتگو  
کنیم :

ما در عوض حاکمیت توده ها ، به نیابت ملت یا  
خلافتش در سایه حاکمیت الله ( جل جلاله )  
معتقد هستیم ، زیرا ما با حاکمیت مطلق العنان  
یک فرد یا افرادی چند یا طبقه بی که زمام امور  
را کلا در دست خود می گیرد ، مخالف هستیم و  
این مخالفت ما بیشتر از مخالفت طرفداران  
دیموکراسی غربی ، با اینگونه حاکمیت است و  
ما بر مساوات در حقوق و فرصت دادن برای  
همگان ، بیشتر از باصطلاح علمبرداران آن  
تأکید می کنیم و با هر نظامی که آزادی ها را  
سرکوب می نماید و برای مردم اجازه آزادی  
بیان یا گرد هم آیی یا کار را نمی دهد ، و یا در  
راه بعضی از افراد بخاطر اختلاف شان در ملیت

یا طبقه یا محل ولادت موانع ایجاد می نماید و در عین حال برای دیگران حقوق و امتیازات خاصی قایل می شود ، می جنگیم پس اگر دیموکراسی غربی این امور را جوهر و روح نظام خود می داند ، اختلافی در بین آن و مبایده اسلامی ما که مسلمانان در طول تاریخ شان به آن آشنا هستند و حتی تفسیرات عملی و نمونه های نیکویی آنها در خلال قرون گذشته قبل ازینکه باصطلاح تمدن غربی به معرض وجود آید برای بشریت تقدیم نموده اند ، وجود ندارد .

بلکه اختلاف مبایده اسلامی ریشه دار ما با دیموکراسی تازه بمیان آمده غربی در این امر است که اخیر الذکر قائل به حاکمیت مطلقه و بدون قید و شرط توده ها باستثنای قید و شرط وضع شده از طرف خود ایشان که بنفع خود شان است ، می باشد ، و ما این مبدا را از اساس باطل می دانیم زیرا این مبدا منجر به عواقب وخیم ویرانگری می شود زیرا واقعیت امر که ما آنها در جهان خود مشاهده و لمس می کنیم آنست که حق حاکمیت تنها از آن الله است چه

اوست که انسانها را آفریده و برای ایشان امور  
زندگی و دسترسی به وسایل معیشت شانرا  
آسان گردانیده است و اوست که زمام حیات  
مردم و تقدیر و سرنوشت کائنات در قبضه اش  
است و بنابراین هر ادعای سلطه و حاکمیت بر  
آنچیزیکه در دایره حاکمیت الله تعالی و سلطه  
او قرار دارد ، ادعای باطل و سخیف و دور از  
واقعیت است و مسئولیت اثرات سوء و عواقب  
ناگوار آن بدوش خود این گونه مدعیانی که از  
حد خود تجاوز نموده و پارا از کلیم خویش فراتر  
نهاده اند ، می باشد ، چه این ادعا از جانب یک  
شخص و یا یک طبقه باشد و یا از طرف  
باصطلاح توده ها !! و درازای این حقیقت تابناک  
راهی جز این نداریم که به حاکمیت الله تعالی  
ایمان بیاوریم .

بناء واجب است این احساس در نزد همگان  
پیدا شود که زمین ملکیت الله تعالی می باشد و  
او تعالی از هر عمل ما ، چه خیر است و چه شر  
حساب خواهد گرفت .  
حال که مطلب فوق را دانستیم ، لازم است این

را نیز بدانیم که مبادی اخلاقی و احکام قانونی و حدودی که الله تعالی آنها بصفت قانون زندگی برای ما فرستاده است ، ثابت ، دایم و تغییر ناپذیر بوده و تبدیل ناشدنی است .

و مبدأ نیابت ملت و خلافت (۹) - وی ، برای

(۹) در این جا عبارت خلافت انسان یا نیابت ملت ذکر گردیده است و ما برای تشریح این مطلب ، موضوعات ذیل را برای خواننده گرامی روشن می سازیم .

۱- خلافت مصدر خلف است چنانچه گفته می شود خلفه خلافة یعنی خلیفه او بود و بعد از وی باقی ماند و خلافت در اصطلاح عبارتست از ریاست عمومی در امور دین و دنیا به نیابت از رسول اکرم (( ﷺ )) ، و در همین مورد ابن خلدون می گوید : ( خلافت عبارتست از وادار ساختن همگان بر تطبیق نظریات شرع در آن عده از امور اخروی و دنیوی شان که به خلافت مربوط است . بدون شك همه اعمال دنیوی که از آن فایده بی منفعتی در آخرت متصور است ، به سوی شرع باز می گردد و باید مطابق قوانین شرعی اجرا شود . پس خلافت درحقیقت نیابت از صاحب شرع است در امر نگهداری دین و سیاست دنیا) و بدین ترتیب روشن می شود که خلیفه صاحب سلطه زمانی و سلطه روحی هر دو میباشد برخلاف آنچه که در غرب در قرون وسطانی معمول بود طوریکه بین سلطه زمانی و روحی فرق قایل شدند و اول الذکر رابه حاکم سیاسی و ثانی الذکر را برای ←



مجالس شورى این اجازه را نمی دهد که در باره موضوعی ، قانونی بسازند و یا حکمی صادر نمایند که در مورد آن نص صریح و واضح در شریعت خدا موجود است ، بلکه برپارلمان یا شورى واجب است که همه قوانین و نظامهایش

پاپ که کشیش اعظم بحساب می آید و می تواند گناه کبکاران را ببامرزده (!) و نیز مرجع اعلی در امور دینی است ، واکذار شدند ۲- علماء در تسمیه امام به خلیفه الله اختلاف کرده اند بعضی ها با استدلال به آیه کریمه ( وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ ) انرا جائز دانسته وجمهور علما انرا ناروا قلمداد کرده و فرموده اند : خلافت و نیابت از کسی درست است که غائب شود یا بعیرد والله تعالی نه غائب می شود و نه می میرد . به ابوبکر صدیق رضی الله عنه کلمه یا (خلیفة الله) را استعمال کردند و بی درجواب گفت من خلیفة الله نیستم بلکه خلیفه رسول الله ((ﷺ)) هستم . ومعنی ( خلافت الارض ) اینست که از انهایی که قبل از شما گذشته اند خلافت می کنید ۳- علماء می گویند امامت بیکی از این دو چیز منعقد می گردد : الف اینکه اهل حل و عقد انرا انتخاب کنند و شروط معتبر این امر سه چیز است : ۱ - عدالت ۲- علمی که او را قادر به شناخت کسیکه مستحق امامت است ، می سازد ۳ - اینکه از اهل نظر و تدبیر باشد چه برای گزینش کسیکه وی برای امامت مناسب تر است ، اهل نظر و تدبیر بودن او را کمک می کند . —

را از کتاب الله تعالی و سنت رسول الله (( ﷺ ))  
اخذ کند و هر جا که نصی هست ، از آن تجاوز  
ننماید . و آنجا که نص شرعی وجود ندارد - و  
این ساحه وسیعی را دربر می گیرد - برای  
اهل حل و عقد است که بمنظور وضع قوانینی که  
مصلحت امت را از طریق مشوره متبادل بر  
آورده می سازد اجتهاد نماید ، مگر باید بیاد  
داشت که این قوانین باید خارج از دایره عام  
اساسات شرع الهی و توجیهاات آن نبوده و در  
متن و معنایش با قواعد ثابت شرعی که الله  
تعالی فرستاده است مطابقت داشته باشد .

و از همین سبب ضروری است که اداره این  
قوانین و نظامها چه سیاسی باشد یا فرهنگی یا  
اقتصادی ، به مردمی سپرده شود که از الله  
تعالی در همه امور شان خوف دارند و او تعالی  
را اطاعت می کنند و در آشکار و پنهان بمنظور  
کسب رضایش می کوشند ، زندگی عملی شان بر  
ایمان یقینی و قناعت تام و احساس کامل شان

ب - اینکه امام پیشین ، خود در هنگام وفات کسی را امام  
تعیین کند چنانچه حضرت ابوبکر حضرت عمر را تعیین نوه  
و حضرت عمر موضوع را به شورای شش نفری سپرد .

براینکه بالاخره در برابر پروردگار ایستاده خواهند شد و در مقابل او در روزیکه مال و منال و زن و فرزند بجز قلب پاک و عمل نیکو ، فایده ندارد ، مسؤلیت خواهند داشت ، گواهی بدهد و سلوک شخصی و اجتماعی شان منعکس کننده تصویر ارتباط ربانی شان به شرع الهی باشد و اجتهادات شانرا مقید به حدود مبادی پروردگار بسازد نه اینکه چون اسپان سرکش همه حدود تعیین شده را زیر پا بگذارند و از همه مرزهای ممنوع اعلان شده از جانب شرع ، بگذرند . هدف این مبادی سه گانه که اجمالاً به تشریح آن پرداختیم اقامت خلافت انسانی تابع به الله تعالی است که جای حاکمیت نشنلستی لادینی دیموکرتیک را که تعدن غرب بر آن قایم است می گیرد .

اکنون بدون کدام اشکال می توانید فرق واضح و اختلاف روشنی را که در بین این دو نظام است در یابید و فیصله کنید که : کدام یکی از این دو نظام برای حل مشکلات جنس بشری و رهنمایی او به سوی گلزمین سعادت و آرامش و امنیت ، بهتر و شایسته تر است ؟ و کدام یک از

این دو نظام مستحق تر است باینکه درجهت تحقق آن کار کنید و همه هست و بودتان را برای برافراشتن بیرقش ، قربان نمایند ؟

### سخنی با مسلمانان

من به صراحت به مسلمانان می گویم که نظام دیموکراتیک نشنلست لادین ، مخالف دین و عقیده تان بوده و اگر به آن تسلیم شدید گویا کتاب خدا را ترک کرده و از آن رو گردان شده اید و اگر در اقامه یا ابقای آن شرکت کردید ، با این عمل یقیناً به خدا و رسولش خیانت کرده اید و اگر بیرق آنرا برافراشتید ، بدین معنی است که بیرق عصیان در برابر خدا را برافراشته اید بدون شك ، اسلامی که شما به آن ایمان دارید و به اساس آن خود را مسلمان می نامید ، با این نظام زشت ، اختلاف آشکار دارد و با روح و مبادی اساسی آن می جنگد ، نه همین بلکه با جزء جزء آن اعلان جنگ می کند و در کوچکترین مسئله بی با آن توافق ندارد زیرا هر دو در دو قطب متضاد قرار دارند بنابراین هر جا که این نظام وجود داشته باشد ، آنجا اسلام وجود ندارد

و هر جا که اسلام موجود باشد ، جایی برای این  
نظام نیست .

هرگاه به اسلامی که قرآن برای آن نازل شده  
و محمد مصطفی (( ﷺ )) بخاطر تبلیغ آن  
مبعوث گردیده است ، یقین دارید پس بر شما  
واجب است که با ( نظام دیموکراسی نیشنلزم  
لادینی ) مقاومت کنید و در هر جا که هستید و  
هر طرف که رفتید ، مخصوصاً در سرزمینی که  
حاکمیتش بدست شماست ، به اقامه خلافت  
الهی که بر اساس عبادت الله تعالی قایم است  
مبادرت ورزید ، اما اگر به این نظامی که به  
الله تعالی و پیامبرش کفر می ورزد ، قانع  
شوید و در جهت تقویت آن کار کنید ، ما چاره  
بی جز این نداریم که براسلام مشکوک و برادعای  
کاذب و پرزرق و برق مسلمانی تان ، گریه  
کنیم .

ما در هنگام تشریح نظام اسلام برای زندگی  
خطاب به برادران مسلمان خویش می گوئیم :  
بعضی از کسانی که منسوب به دین هستند  
مردم را در این مسئله به شك و تردید دچار می

سازند - و شاید خود ایشان فریب خوردگانند -  
چه ایشان می گویند : حاکمیت یا حکومت  
جائزه بی است از طرف الله تعالی و اوتعالی  
آنرا به هر کسیکه نماز بخواند و روزه بگیرد و  
عمل نیکو انجام دهد ، می بخشد ، اما کوشش در  
جهت حصول اقتدار و حکومت و آنرا هدف و  
غایه قرار دادن ، از امور پست دنیوی است که با  
اسلام مخالفت کلی دارد .

ما می گوئیم : این سخن جز از آنهایی که  
حقیقت اسلام را نفهمیده اند ، صادر نمی شود  
بلکه به صراحت به ایشان می گوئیم که آنها  
قصد ندارند حقیقت دین خود را بفهمند ، زیرا  
این عمل ( فهمیدن حقیقت دین ) بمعنی اخلاص در  
زندگی مرفه و عیش و عشرت ایشان است ؛  
زندگی غیر حقیقی و عیش و عشرت بی ارزش  
و زود گذری که در سایه نظام لادینی عصر  
حاضر از آن بر خوردارند و یا امید برخورداري  
از آنرا دارند ، چه ایشان به قضیه خلافت از  
دیدگاه جایزه بودنش از جانب الله ، می نگرند  
اما از جنبه مهم آن که همانا ادای واجبات شان

در رابطه با اقامه خلافت است ، چشم پوشی  
می نمایند .

شکی نیست که تأسیس خلافت الهی در زمین  
نعمتی از نعمت های الله تعالی برای بندگان  
است ، مگر سعی و کوشش در جهت اقامه آن  
نیز از واجبات حتمی و لازمی دین است ، تا  
بدین ترتیب نظام صحیح حق یعنی نظامی که در  
آن درخت نکویی ها شگوفه می کند و خارزار  
زشتی ها پژمرده می گردد جای حاکمیت شیطان  
را بگیرد ، ولی شما ای جماعت ! شما از ادای  
واجبات خود فرار می کنید و باز از الله تعالی  
می خواهید که نعمت خود را بر شما فرو فرستد  
بحق این موقف تان ، موقفی زشت و قابل  
تقبیح است و ما از این موقف شما اعلان  
بیزار می کنیم .

## سخني با نام مسلمانان

اما به نام مسلمانان با کمال دلسوزي و اخلاص نصيحت مي کنيم که بر دروازه دلهاي شان قفل دشمني و تعصبي را که اذهان و عقول را اشغال کرده است ، نزنند چه مبادي و معتقدات ميراث خصوصي امتي از امتهای نبوده و در قبضه احتکار او قرار ندارد و نه بارنگ قوميت معيني از قوميت ها رنگ آميزي شده است ، و هرگاه مفکوره يا عقیده يي صلاحيت خود را در اداره امور حيات مردم و درست بودن خویش را ثابت سازد پس آن عقیده يا مفکوره مال همه مردم است و تفرقه و تميزي درين امر وجود ندارد و هرگاه خطا و نادرستي ثابت گردد پس براي همه مردم خطا و نادرست و مضر است ، فرق نميکند که چه کسي آنها پيش کرده و با چه زباني از آن تعبير گرديده است .

بطور مثال : در مورد قواعد صحت و مبادي طب و اقتصاد و صنعت و زراعت و ساينس و فنون و علمي از اين قبيل هرگز اين پرسش پيدا نميشود که بکدام ملت يا کدام کشور ارتباط



دارد ؟ زیرا در قبول این قواعد تعصبی وجود ندارد و مردم کاری باین ندارند که قواعد مذکور به کدام ملت وابسته است و از کدام کشور می آید ؟ چه هر که در رابطه با قبول یا رد این قواعد و مبادی ، تعصبات قومی یا وطنی را مراعات کرد ، جز خودش به کس دیگری ضرر نمی رساند و عین همین منطبق بر مبادی اخلاق و تمدن و اقتصاد و سیاست نیز تطبیق می شود زیرا اینها همه مبادی هستند که وابسته بیک ملت یا یک جنسیت نیستند و جایز نیست جز با در نظر داشت پیمانۀ حسن و قبحی که در این مبادی وجود دارد ، به مقبول یا مردود بودن آنها حکم کنیم .

شما وقتی که از قوانین زندگی ، بهترین آنها برگزینید ، با این عمل تان حق کسی را در جهت رسیدن به آنچه که نیکوست تلف نخواهید کرد و در راه و صولش به آن مانع واقع نخواهید شد و اگر به قواعد منحرف و باطلی چنگ بزنید ثمره تلخ آنها جز خود تان ، شخص دیگری نخواهد چید . و شکی نیست که جهان همچنان

دررنج و تکلیف و عذاب و مصیبت بسر خواهد  
برد و در گودال رذیلت و تاریکی های آن  
همچنان سرنگون خواهد ماند ، تا آنکه بیاری  
پروردگار از مشعل هدایت الهی کسب نور کند و  
مبادی حقه بی را که حقوق انسانیت را حفظ می  
نماید بپذیرد و به آن گردن نهد و آنوقت است که  
فضایش از غبار جهل و کمراهی صاف گشت  
وتشویش و اضطرابش زائل می گردد و انوار  
راحت و خوشحالی و سلامتی بر سرش می  
تابد .

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

صفحه	موضوع
۴	- مقدمه
	* اسامیات تمدن غربی :
۱۳	۱- علم گرایی یا لادینی
۱۷	۲- نشنلزم
۲۱	۳- دیموکراسی یا حکومت مردمی
۲۵	* نقد مبادی سه گانه مذکور:
۲۶	۱- نقد نظام لادینی
۳۵	۲- نقد نشنلزم (قومیت پرستی)
۴۰	۳- نقد دیموکراسی
۴۴	* مبادی سه گانه ما
۴۵	۱- مبدأ تسلیم
۴۷	۲- مبدأ جهانی بودن
۵۳	۳- مبدأ حاکمیت الله
۶۰	۰ سخنی با مسلمانان
۶۴	۰ سخنی با نامسلمانان